عکس‌ها: مازیار فرزانه/وطن امروز

گفت‌وگوی «وطن امروز» با آزاده نامداری، مجری و مستندساز درباره سبک زندگی، تلویزیون و حاشیه‌ها

خدا را شکر چادری‌ام

گروه فرهنگ و هنر: پس از انتشار اخبار جدایی آزاده نامداری، حواشی رسانه‌ای زردی حول این پرسوناژ به صورت ملتهبی شکل گرفت که چندان با فرهنگ عامه ایرانی سنخیتی نداشته و ندارد. فارغ از این حواشی، آنچه اهمیت دارد فعالیت نامداری در مقام مستند ساز و مجری رسانه ملی است که موضوع سبک زندگی ایرانی را به صورت تخصصی دنبال می‌کند. با او به بهانه حواشی زرد رسانه‌ای تا آینده کاری هدفمندش به گفت‌وگو نشستیم. ماحصل این گفت‌وگو بسیار خواندنی است.

***

■ **اصلا دلم نمی‌خواهد وارد مسائل زندگی خصوصی شما شوم اما چون حواشی به روند کار حرفه‌ای قطعا صدمه زده سوال می‌کنم، چرا خبر جدایی‌تان را علنی کردید؟**

سوال خوبی است، من این کار را نکردم و از همه کسانی که باعث شدند این اتفاق به این شکل بیفتد و به اسم من ثبت شود گله و شکایت دارم. نمی‌دانم از اینکه چنین اعلامی به اسم من تمام شود چه کسی سود می‌برد؟ با روزنامه صبا گفت‌وگو کردم و این تنها گفت‌وگوی من بود. اگر شما روزنامه صبا را بخوانید می‌بینید که ما درباره همه چیز حرف زدیم؛ درباره زندگی، فلسفه زندگی، کارهایی که من کرده‌ام، برنامه‌هایی که ساخته‌ام، گذشته، آینده، نظرم درباره همکاران بویژه دغدغه‌های حرفه‌ای برای برنامه‌سازی، کلا درباره همه چیز صحبت کردیم. فقط در یک قسمت از مصاحبه خبرنگار از من پرسید: حواشی زیادی درباره شما سرزبان‌هاست. چقدر از آن درست است؟ من در پاسخ، خیلی کلی و مبهم به اندازه‌ای که دروغ نگفته باشم، گفتم: آدم‌ها می‌توانند خیلی خوب باشند ولی با هم نتوانند زندگی کنند (نقل به مضمون). اصلا کلمه یا توضیحی درباره شخصی ندادم یا اینکه اسم کسی را به زبان نیاوردم. اصلا چنین اتفاقی نیفتاد. روزنامه چاپ شد و من آن را خواندم و به نظرم هیچ چیز عجیبی در آن نبود. بعد سایت‌ها شروع کردند از روی هم کپی کردن (متأسفانه یکی از کارهایی که سایت‌ها و خبرگزاری‌های ما انجام می‌دهند و قبلا هم این گله را کرده‌ام). یکی از همین سایت‌ها هم جمله جالبی را نوشته بود به این مضمون که ما ۳ ماه بود موضوع جدایی را می‌دانستیم اما به خاطر عدم ورود به حریم خصوصی‌شان اعلام نکردیم. می‌خواهم بگویم زمزمه‌ای در میان رسانه‌ای‌ها و تلویزیونی‌ها و هرکس که زندگی آدم‌های مشهور برایش مهم است وجود داشت ولی کسی درباره‌اش صحبت نمی‌کرد اما آن موقع کسانی که فقط یک زمزمه شنیده بودند و هیچ دلیل و برهانی برای حرفشان نداشتند با گفتن یک جمله مبهم و کلی از من به این نتیجه رسیدند که خب! این دو نفر از هم جدا شده‌اند و بعد هم به این نتیجه رسیدند که خبر را از زبان من به این شکل منتشر کنند. فرصتی هم نکردم برای کسی توضیح بدهم که من اصلا چنین حرفی نزدم. از طرفی رسانه‌هایی وجود دارند (به‌اصطلاح رسانه‌های زرد، زرد نه به معنای پاپیولار، چون به نظرم پاپیولار قابل احترام است) زرد به معنای تخریب‌چی. یک مقدمه و مؤخره‌ای درست کردند، شاخ و برگی دادند و همه جا منتشر کردند. ناگهان به خودم آمدم و دیدم همه جا دارند در این باره صحبت می‌کنند. من با خودم گفتم واقعا چرا تا این حد این موضوع برایشان مهم است؟ نمی‌دانم گفتن این حرف تا چه حد درست است اما متأسفانه احساس می‌کنم این جریان مدیریت می‌شود، اگرنه چیز عجیبی رخ نداده بود. بله! برای زندگی ما اتفاقات عجیب متعددی رخ می‌دهد اما چیزی نبود که برای سایت‌ها خیلی عجیب باشد. برای زندگی من اتفاق عجیب، تلخ و دردناکی رخ داده بود (و هر کلمه غم‌انگیز دیگری که می‌شود گفت) اما نمی‌دانم چرا سایت‌ها و روزنامه تصمیم گرفته بودند این ماجرا را رها نکنند. بس است دیگر! الان چند ماه از این قضیه می‌گذرد؟ به نظرم دیگر بس است. اتفاقا چند وقت قبل با یکی از دوستانم صحبت می‌کردم، گفتم: گاهی خودم را سرزنش می‌کنم و می‌گویم من چرا عادت دارم همیشه راستش را بگویم؟ چرا اصلا به روزنامه صبا حتی تا همان حد کلی و مبهم اما چرا تا همان حد هم حقیقت را گفتم؟ دروغ می‌گفتم. می‌گفتم که خیلی ایشان خوبند و سلام دارند خدمت‌تان یا مثلا می‌گفتم خیلی خوبیم، خوش می‌گذرد و عالی هستیم! چرا نتوانستم این کار را بکنم؟ دوستم در پاسخ، حرف خوبی زد. گفت: آدم‌ها با کاراکترشان زندگی می‌کنند. هر کس یک جور و یک مدلی است. البته منظورم این نیست که خیلی آدم خوبی هستم.

■ **پرسوناژهای سرشناس و مشهور باید تا حدی حواسشان به رسانه‌های جمعی باشد چون خود شما رسانه‌ای هستید ولی کاراکتری که من از شما می‌شناسم بسیار ساده و روراست است، گاهی این سادگی شما مرا به تعجب وامی‌دارد، اصلا تصورم این است که به همین دلیل با این چالش خانوادگی مواجه شدید، فقط سادگی....**

نه تا این حد.

■ **خانم نامداری شما آدم توداری نیستید.**

نه! فکر نمی‌کنم تودار نباشم چون اگر تودار نبودم اتفاقات جزئی و تلخ زندگی‌ام را در همین گفت‌وگوی On record (در حال ضبط) تشریح می‌کردم. اتفاقا من تودارم چون جزئیات را که برای هر کسی تعریف نمی‌کنم. اتفاقات تلخ زیادی هست که من حتی مرورشان هم نمی‌کنم. یک چیز بسیار کلی و سربسته در روزنامه صبا گفتم. خیلی دوست دارم عین آن جملات را برایتان بیاورم که متوجه شوید چقدر کلی بود اما به نظرم اگر می‌خواهید سرشناس شوید اصلا آرتیست هم نباشید. اما زندگی مبتنی بر سادگی و راستگویی را آموختم، کاری ندارم مثلا فلانی شغل و جایگاه اجتماعی‌اش چیست، به‌عنوان مثال طرف دکتر باشد یا هر کار و سمت دیگری، در هر صورت باید راستگو باشید. من به راستگویی خیلی معتقدم اما در حال حاضر من رنجی را تحمل می‌کنم که می‌توانستم نکنم. پس از انتشار این خبر و حواشی خاصی که تمام‌شدنی نیست در واقع رنجی به رنجم اضافه شده است. رنج خودم را که دارم، افزون بر آن باید حاشیه‌های دنباله‌دار را تحمل کنم.

■ **تلخی جدایی برای شما دوبرابر شد؟**

صددرصد، البته اصلا وقت نکردم برای خودم ناراحت باشم، اصلا این فرصت پیش نیامد. بیش از اینکه فرصت کنم با خودم فکر کنم و بفهمم داستان از چه قرار است درگیر این بودم که به مردم توضیح بدهم داستان زندگی‌ام از چه قرار است! کسی به من فکر نمی‌کند، واقعا این گله را از خیلی‌ها دارم که دستتان درد نکند صفحات وب و نشریه‌های شما تا مدت‌ها پر شد درباره توضیح این رویداد اما به من و اتفاقی که برای من افتاده هم فکر کردید؟ به شکنندگی روح یک خانم هم فکر کردید؟ ۳ سال است که برای خانم‌ها برنامه می‌سازم. لااقل درمورد ۳۰ زن برنامه ساخته‌ام. زن موجود بسیار حساس و شکننده‌ای است. یکی از دوستان مثال خوبی زد؛ گفت: وقتی به برگ‌های گل، زیادی دست بزنیم، خراب می‌شود. زن هم همان اندازه روح حساسی دارد. این را از منظر خودم نمی‌گویم. نه اینکه من آدم حساسی باشم. منظورم این است که برای خانم‌ها برنامه ساخته و در اطرافم دیده‌ام. به‌عنوان یک زن می‌توانم از فطرت و روح یک زن صحبت کنم. متأسفانه کسی اصلا از من نپرسید حالت چطور است. همه فقط به این فکر کردند که چی شد، چطور شد؟ هی کنجکاوی کردند و پرسیدند خوب چه اتفاقی افتاده؟ تقصیر کی بوده؟! اصلا ماجرا این نیست که تقصیر کی بوده؛ لطفا یک نفر بپرسد الان حال من چطور است!

■ **سوژه خوبی شد برای آدم‌هایی که دوست دارند درباره شما بنویسند.**

نه! اتفاقا سوژه خوبی شد برای کسانی که از من خوششان نمی‌آید. متأسفانه در جامعه ما تا حدی این اخلاق شکل رایج و عمومی دارد، باید آن را بپذیریم. مثلا می‌گویند از این آدم خوشم می‌آید و از فلانی خوشم نمی‌آید. این یک روحیه است. نمی‌فهمم چه می‌شود که ما از یکسری از آدم‌ها خوشمان می‌آید و از یکسری دیگر نه! به‌نظر من عادی این است که برای طیفی از افراد احساس بی‌تفاوتی کنیم. به نظرم کسانی که به هر دلیل از من خوششان نمی‌آید سوژه‌ای پیدا کردند و رهایش هم نمی‌کنند، به نظرم این مساله از جایی مدیریت می‌شود.

■ **اگر در فضای رسانه‌ای ما مدیریت وجود داشت قطعا چنین جریاناتی درست نمی‌شد. من فکر می‌کنم عدم مدیریت باعث بروز این اتفاقات است که دختربچه‌ای از راه رسیده درباره زندگی خصوصی دیگران اجازه قلمفرسایی پیدا می‌کند؟**

ولی اینها که این فضا را حول من ساختند، افراد عادی‌نیستند.

■ **این شرایط را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

نمی‌توانم تحلیل کنم به چه بازمی‌گردد. واقعا این افراد، مردم نیستند. اصلا فکر نکنید من در خیابان پاسخگوی مردم هستم. مردم خیلی عادی و خوب برخورد می‌کنند. همیشه در خیابان مردم را می‌دیدم و می‌بینم. شاید خوب نباشد بگویم اما الان خوب‌تر هم برخورد می‌کنند! کسانی که من از آنها دلگیرم مردم نیستند. برخی رسانه‌ای‌ها هستند که از آنها دلگیر هستم

■ **بعد از مصاحبه با صبا چند تا مصاحبه دیگر داشتید؟**

هیچی

■ **می‌گویند خیلی مصاحبه داشتید.**

با کجا؟ یک موردش را بیاورید. اصلا من بعد از صبا مصاحبه نکردم.

■ **همشهری جوان یک مصاحبه از شما چاپ کرد.**

صفحه آخر همشهری جوان؟! آن که اصلا راجع به این موضوع نبود. دیده‌اید که آقای سیف‌اللهی در صفحه آخر همشهری جوان چه مطلبی چاپ می‌کند.

■ **پس آنقدر هم که می‌گویند، مصاحبه نکردید؟**

خب! یک نمونه از این همه مصاحبه را بیاورند؟ من اصلا جز با صبا مصاحبه‌ای نکردم. آن مصاحبه هم بسیار مصاحبه خوب، استخوان‌دار و درست بود. بقیه‌اش را دیگر سایر دوستان مدیریت کردند. شلوغ‌کاری‌ها را سایر دوستان زحمت کشیدند.

■ **یعنی سایت‌ها و رسانه‌های زرد هرچیزی از شما در این مدت پیدا کردند، استفاده کردند.**

بله! درباره همه چیز صحبت کردند. لذت شدیدی هم می‌برند که بگویند این خانم ممنوع‌التصویر است! باباجان! من ممنوع‌التصویر نیستم! من ممنوع‌التصویر نیستم. سال‌هاست که برنامه تلویزیونی نداشته‌ام. چرا پارسال نمی‌گفتید ممنوع‌التصویرم؟ الان مشغول ساخت برنامه مستند هستم. یکی از همین سایت‌ها خبر ممنوع‌التصویری آزاده نامداری را کار کرد و در ادامه هم می‌گوید: ایشان برنامه‌ای داشت به اسم «خانومی که شما باشی» و الان دیگر این برنامه را اجرا نمی‌کند! با خودم گفتم شما متن خبر را غلط چاپ کردید، اصلا توجه ندارید که «خانومی که شما باشی» برنامه نبود، مستند بود. در همین حد نمی‌فهمید که برنامه تالک‌شو نبود که مجری داشته باشد. مستند، راوی دارد. اصلا من در این برنامه تصویری ندارم. آن وقت همین مطلب در تمام رسانه‌ها کپی و دست به دست می‌شود. از برخی سایت‌ها آدم توقع دارد و از برخی نه. برخی سایت‌ها که این مطالب را می‌گذارند با خودم می‌گویم اشکال ندارد اصلا چه کسی این سایت را می‌بیند؟! ولی مثلا ایسنا، خبرآنلاین و یکسری وب‌سایت‌ها که نباید این قبیل اخبار را کپی پیست کنند. حداقل تماس بگیرند و بپرسند خانم نامداری می‌خواهیم این مطلب را کار کنیم که مثلا تو ممنوع‌التصویری و من هم توضیح می‌دهم و می‌گویم نیستم، نزن! این روال خیلی غیراخلاقی، غیرانسانی و غیردینی است، واقعا اگر دین را می‌فهمید بس است؛ من که همه چیز را گفتم بگذارید این را هم بگویم.

■ **پارسال هم حاشیه‌های فراوانی برای شما به‌وجود آوردند.**

پارسال یک مجله بی‌اخلاق، عکس مرا با لباس عروس چاپ کرد! من اصلا این را نمی‌فهمم! اصلا نمی‌دانم این موضوع را به چه کسی بگویم؟ یعنی واقعا دستم به هیچ جا بند نبود. گفتم اولا من اصلا لباس عروس نپوشیدم، اصلا من عقد نکرده‌ام. یعنی وقتی عکسم را با لباس عروس انداخته بودند من هنوز عقد نکرده بودم. فقط خواستگاری انجام شده بود. حالا اینکه این خبر چگونه به بیرون درز پیدا کرده بود دیگر به من ارتباطی ندارد. حالا می‌بینی عکس تو در لباس عروس، شده عکس روی جلد یک مجله! واقعا شوکه می‌شوی! اصلا من که لباس عروس نپوشیدم و به طور خلقی آدمی هستم که لباس عروس نخواهم پوشید، اصلا دوست ندارم. اگر هم بپوشم به نزدیک‌ترین کسانم نشان خواهم داد، حتی برادر هم ندارم. فقط احتمالا والدینم. آن‌وقت چنین عکسی را گذاشته‌اند روی جلد مجله! عکس فیلم بی‌پولی لیلا حاتمی و بهرام رادان را فتوشاپ کردند. مثلا عکس لیلا حاتمی را گذاشته بود و سر مرا گذاشته بودند روی سر خانم لیلا حاتمی! اسم این کار اگر بی‌اخلاقی نباشد، پس چیست؟ بعد هم مدام پیغام و پسغام. مجله هم به چاپ دوم رسید و ترکاند! همه خریدند. شاید بعدا از شما بخواهم این حرفم را چاپ نکنید اما من در یک موقعیتی قرار گرفتم که در آن شرایطی که مشغول تصمیم‌گیری برای ازدواجم بودم حالا می‌دیدم که عکسم با لباس عروس روی جلد مجله قرار گرفته است و اگر فقط ۵ نفر از فامیل این مطلب را می‌دانستند، حالا ۵ هزار نفر مجله خریده‌اند. مثلا یک نفر به والدینم می‌گفت عجب! دخترتان ازدواج کرده است؟ ما هم می‌گفتیم نه. هنوز اتفاقی نیفتاده است، فقط خواستگاری شده است! این اتفاق که می‌افتد در قبالش چقدر آن رسانه محترم مسؤول است؟ به آنها کاری ندارم اما به خدا می‌گویم: خدایا پس این حق‌الناس الان کجاست؟! به چه حقی عکس مرا با لباس عروس چاپ کردند؟ چرا از من اجازه نگرفتند؟ فقط ۵-۴ نفر از آشنایانم گفتند ما فهمیدیم عکس تو نیست ولی عامه مردم که نمی‌توانند این مساله را بفهمند، خیلی تخصص می‌خواهد که بتوانی از روی جلد مجله تشخیص بدهی این عکس فتوشاپ است. می‌گویند عجب! نامداری لباس عروس پوشیده، پس ازدواج کرده. تو که تا به حال فقط صورت و دست‌های مرا به‌عنوان یک زن چادری دیده‌ای، کی مرا با لباس عروس دیده‌ای که عکس ترکیبی و مجعول مدنظر را روی جلد مجله‌ات کار می‌کنی تا مجله‌ات به چاپ دوم برسد و بفروشد؟ خیلی از ارزش‌هایمان دور شده‌ایم. یک مرتبه با یکی از همکارانم حرف زدم، خیلی هم تند حرف زدم، گفتم این چیست که در روزنامه‌ات نوشته‌ای؟ خیلی تند حرف زدم. گفتم شما دین و ایمان ندارید؟ به من گفت خانم نامداری چرا حرف از بی‌دینی می‌زنید؟ یک توضیحی داد که من به فلان دلیل آدم دینداری هستم، بعد گفتم عجب! پس من از همینجا تازه دعوایم با تو شروع می‌شود. قبل از این اصلا با تو دعوایی نداشتم از الان تازه می‌خواهم با تو دعوا کنم. وقتی کسی ادعایی ندارد من اصلا از او ناراحت نمی‌شوم، هر کاری می‌خواهد بکند، یعنی هرکاری که من توقع ندارم.

■ **یکسری اعتقاد دارند آن رفتاری که از شما به‌عنوان مجری، سر می‌زده متناسب با چادر نبوده است. برای چنین نگره‌ای چه توضیحی دارید؟ قبل از آن بگویید اصلا از کی چادری شدید؟**

من از دوم راهنمایی چادری شدم.

■ **چه دلیلی موجب شد چادری شوید؟**

خانواده‌ام چادری بودند، نمی‌توانم بگویم از روی احساسات چادری شدم، همه چادری بودند، من هم چادری شدم. در موقعیت‌هایی از اینکه چادری‌ام احساس خوشحالی می‌کردم. می‌گفتم: چقدر خوب! ببینید! اصلا نمی‌خواهم بگویم کسی که چادری نیست، قابل احترام نیست، اصلا منظورم این نیست. آدم‌ها به خاطر ویژگی‌های انسانی‌شان قابل احترام هستند اما واقعا این جمله را بارها به دوستانم گفته‌ام که حرمت‌هایی برای خانم چادری وجود دارد و من این حرمت‌ها را دوست داشتم و هر چه بزرگ‌تر شدم احساس کردم باید خدا را شکر کنم که در آن محیط مردانه‌ای که کار می‌کنم چادری هستم. خدا را شکر که در تلویزیون کار می‌کنم و چادری هستم. خدا را شکر که وقتی روی آنتن می‌رفتم آدم چادری بودم. خیلی از اوقات احساس امنیت داشتم و احساس حرمت داشتم، همه اینها برکاتی است که چادر به من داده و من به آن مدیونم، خیلی برکات به من داده است. اصلا ببخشید این را می‌گویم، من با این چادر قشنگ‌ترم، این کمترین حالت ممکن است. یعنی اگر نخواهیم خیلی عمیق و دینی به ماجرا نگاه کنیم و فقط با یک نگاه زنانه به آن نگاه کنیم می‌گویم که من با چادر زیباتر به نظر می‌رسم.

■ **سلوک چادری بودن به کارتان در این مستندی که مشغول آن هستید، ورود کرده است؟ چون من یک موردش را در جشنواره عمار دیدم. درباره روحانی‌ای که فرزندان زیادی دارد.**

بله! قطعا. اصلا ببینید چادر یک نمونه و یک ویژگی از ده‌ها ویژگی انسانی است که به یکسری از مسائل اعتقاد دارد. من به ۱۰ مورد اعتقاد دارم و به همین دلیل چادری می‌شوم یعنی جز چادر به ۹ چیز دیگر هم اعتقاد دارم. اصلا نمی‌شود آدم اعتقاد نداشته باشد و چادری هم بشود. تابلو می‌شود و لو می‌رود. مثل اینکه از آقایی از آشنایان که ادعای مذهبی بودن داشت پرسیدم چرا با خانم‌ها دست می‌دهی؟ من نمی‌فهمم چطور ممکن است یک آقایی مذهبی باشد و با خانم‌ها دست بدهد! می‌گویی من خیلی دیندارم و با خانم‌ها دست می‌دهی! این ویژگی انسان مذهبی نیست. من ادعای مذهبی بودن دارم، بعد می‌گویم پس یک کارهایی را نمی‌کنم، یک جاهایی نمی‌روم، یکسری حرکات و ویژگی‌ها را هم می‌توانید در من جست‌وجو و پیدا کنید، یکی از آن ویژگی‌ها هم چادر است بنابراین حشر و نشر و رفت و آمدم ناخواسته با آدم‌های هم‌مسلکم است. یعنی آدم‌های شبیه من، مرا پیدا می‌کنند. با آدم‌هایی رفت و آمد می‌کنم و آدم‌هایی را دوست می‌دارم، آدم‌هایی را در دایره معاشرت خود جای می‌دهم که شبیه من هستند. با شیوه دیگری از زندگی، نمی‌توانم معاشرت کنم. اصلا آنها نمی‌توانند با من معاشرت کنند. وقتی می‌خواستم درباره خانم‌ها برنامه بسازم (برنامه خانومی که شما باشی) طبیعتا مواردی را پیدا می‌کنم که به ایدئولوژی من شبیه‌تر است. اینها مواردی نیست که بخواهیم ادعایش را بکنیم. چیزی نیست که بخواهم در تلویزیون یا روزنامه درباره‌اش صحبت کنم و بگویم من چادری هستم و من خانم‌های چادری را سوژه خودم می‌کنم، اصلا به نظرم خیلی مساله طبیعی است.

■ **فکر می‌کنم چهره تلویزیونی مثل شما باید بیشتر مراقب باشد. هزاران اتفاق برای مجری‌های برنامه‌های فارسی‌زبان می‌افتد اما مساله مردم نمی‌شود ولی کافی است برای یک مجری داخلی یک اتفاق ناگوار رخ بدهد، آن ناگواری را به خودش و ایدئولوژی‌اش الصاق می‌کنند.**

چه کسی این کار را می‌کند؟ آن شبکه‌های خارجی که گفتید اصلا آدم‌هایش برای مردم مهم نیستند. بعد هم به نظر من این مردم نیستند که به کسی انگ می‌زنند، اینها مردم نیستند. من بین همین مردم زندگی می‌کنم. هیچکس از مردم تا به حال درباره چادرم از من نپرسیده است. مگر مردم از این سوالات می‌پرسند؟! برای چه می‌گویم این جریان را یک نفر مدیریت می‌کند؟ یک نفر که می‌خواهد چهره خودش را خوب جلوه دهد و برای این کار نیاز دارد چهره یک نفر دیگر را تخریب کند. می‌تواند انگیزه‌اش این باشد یا شاید کسانی باشند که می‌خواهند خود را نشان بدهند. یعنی اینکه بیشتر دیده شوند. در بین همکاران خودمان هم همینطور است. می‌گویم چرا ادای مرا درمی‌آورید اگر می‌خواهید دیده شوید، کار خودتان را بکنید. چرا مرا خراب می‌کنی. اگر می‌خواهی تو خوب باشی خب! خودت خوب باش. مشکل ما این است که فکر می‌کنیم جای همدیگر را تنگ کرده‌ایم. جا برای همه روی زمین خدا هست. باید یکی را پرت کنم و هل بدهم پایین تا جای او را بگیرم. اصلا اینطور نیست، تو جای خودت را داری. یک جایی قبلا این را گفته‌ام بیش از ۲۰ شبکه تلویزیونی داریم. اصلا فکر کنید یکی از اهداف تلویزیون از ایجاد این همه شبکه چیست؟ برای اینکه نوعی تنوع فکری را به جامعه ما بیاورد. این همه شبکه تلویزیونی و انواع مجری‌ها را داریم، مرد و زن و هر شکلی که شما دلتان بخواهد، در چارچوب شرع و عرف. خب به من نگاه نکن! بزن شبکه ۵ را نگاه کن. تو اصرار داری مرا نگاه کنی، از من هم خوشت نمی‌آید، آنوقت می‌خواهی حال مرا هم بگیری، خب نگاه نکن، بزن یک شبکه دیگر را نگاه کن. تلویزیون مدیر دارد، سازمان مدیر دارد، گروه مدیر دارد. همه چیز تایید شده و مشخص است. اینجا میدان شهر که نیست، همه چیز چارچوب دارد و مشخص و روشن است. آنچه من می‌گویم در یک اتاق فکر تصویب شده است، هرکس برای خودش هر کاری نمی‌کند، آنوقت بسم‌الله من قلم بزنم و با آبروی او بازی کنم. ۵ تا عکس چاپ کنم که دو تایش جعلی باشد و ۲ تا عکس را هم یک نفر دیگری به آنها داده است.

■ **این عکس‌های بدون چادر شما که می‌گویند منتشر شده بود از کجا منتشر شد؟**

نمی‌دانم. واقعا دارم احساس می‌کنم یک نفر این عکس‌ها را احتمالا به رسانه‌های خاص هدفدار برای تخریب داده است. ۳ تا از آن عکس‌ها که اصلا وجود ندارد.

■ **درست شده بود؟**

نمی‌دانم. خودشان هاله‌ای از ابهام درست کرده بودند.

■ **این فرهنگ پاپاراتزی ربطی به فرهنگ ما دارد؟**

این فرهنگ مال دین ما و مملکت اسلامی ما نیست، بسیار هم زشت است. در این مملکت این پاپاراتزی‌گری به کل اشتباه است. ما ادعای یکسری از چیزها را داریم اگر قرار باشد همان چیزی را که در فرهنگ غرب وجود دارد بدون واسطه داشته باشیم پس ادعای چه چیزی را داریم؟ اصلا این فرهنگ مال ما نیست. اصلا به من بگویید با چه ابزاری می‌توانید از این حرکت دفاع کنید که عکس با لباس عروس یک خانم چادری را روی جلد مجله بیندازند؟

■ **شما موافق بودید که مراسم ازدواجتان رسانه‌ای شود؟**

ابدا! یک آدمی هم وجود دارد که شاید بتواند پشت سرم دروغ بگوید ولی اگر در چشمانم نگاه کند بعید می‌دانم بتواند دروغ بگوید. ابدا! ما هم البته این کار را نکردیم. به هرحال دو نفر آدم با هم ازدواج کرده بودند که مردم آنها را می‌شناسند ولی خدا می‌داند که من سلوک خاصی دارم (افرادی که با من معاشرت کرده‌اند می‌دانند) در یک دهه اخیر اصلا اهل شلوغ‌کاری نبوده‌ام. یک دهه است که در تلویزیون هستم، اصلا با شلوغ‌کاری خوشحال نمی‌شوم چون احتیاجی هم به این کار ندارم. کسی شلوغ‌کاری می‌کند که می‌خواهد در صدر اخبار قرار بگیرد و بشناسندش. برای من دیگر بس است اتفاقا دیگر دوست ندارم بیش از این درباره‌ام حرف بزنند.

■ **هدف غایی شما در طول این ۱۰ سال کارتان چه بوده؟**

هیچوقت هدف نهایی‌ام دیده شدن نبوده و اگر بخواهم صادقانه بگویم هرگز هدف غایی‌ام کارم هم نبوده است. من همیشه زندگی کرده‌ام که حالم خوب باشد و آدم خوبی باشم و شب که می‌خوابم احساس خوبی داشته باشم. چه زمانی که در تلویزیون کار می‌کنم و چه زمانی که به دانشگاه می‌روم. ۳ سال است که برنامه زنده نمی‌گیرم و فقط عیدها روی آنتن می‌روم، همیشه مستند می‌سازم و هرگز نمی‌توانم بگویم هدف غایی‌ام این بوده که مجری خوبی باشم. این چه هدفی است؟ هدف کوچکی است! واقعا از کار آدم‌هایی که تلاش می‌کنند مجری خوبی بشوند خنده‌ام می‌گیرد. اصلا زندگی این نیست. یک چیز دیگر است. تازه آدم‌هایی را هم می‌بینم با وجود اینکه هدفشان تا این اندازه کوچک است اما باز هم آدم‌ها را هل می‌دهند برای رسیدن به این هدف. بله! یک چیزهایی در زندگی برای من خیلی مهم است. نمی‌گویم زندگی مهم نیست. حتما زندگی مهم است اما مجری خوب شدن که هدف نیست.

■ **شهرت، هدف غایی شما نبوده؟**

نبوده و نیست، هر کس که این راه را به جوانان ما نشان داده در واقع چاه را نشان داده است. در واقع چاه‌نمایی کرده. ما در پی کسب یک چیز دیگری هستیم. می‌گویید فرهنگ پاپاراتزی، می‌گویم مال ما نیست. فرهنگ پاپاراتزی اتفاقا جوان‌ها را به این ترغیب می‌کند که مشهور شوید تا پولدار شوید و مدام از شما عکس بگیرند و مصاحبه کنند. این مربوط به فرهنگ ما نیست، از بیخ و بن با ما غریبه است. هر کس این فرهنگ را در جامعه ما نشر می‌دهد به نظرم به نسل‌های بعدی خیانت می‌کند. باید به جوانان بگوییم اصلا دنیا این شکلی نیست، می‌خواهی بهترین مجری روی کره زمین شوی؟ هیچ خبری نیست.

■ **حتی بازیگر؟**

حتی بازیگر، فوتبالیست و ... ته این شدن‌ها هیچی نیست. باز هم من مشکل بزرگ شدن‌ها را رسانه‌ها می‌دانم. رسانه‌ها عامل این بزرگ شدن‌ها هستند. اما مهمی دیگری وجود دارد که باید به آن برسیم، با این اوصاف در جهت فرهنگ کپی- پیست‌شده غربی گام برداشته‌ایم. در علم روانشناسی می‌گوییم انسان باید به خودشکوفایی برسد. خودشکوفایی در روانشناسی مربوط به چندسال قبل است؟ تفکر دینی ما در ۱۴۰۰ سال قبل برای این برانگیخته شد که این حرف را بزند، اصلا پیامبر ما برای کرامت انسان مبعوث شده است، زن چقدر برای پیامبر ما مهم بوده است. در زمان عرب جاهلیت وقتی مهریه تعیین می‌کردند، داماد موظف بود مهریه را به پدر عروس تحویل دهد، زن اصلا مطرح نبود. پیامبر فرمودند مهریه مربوط به خود زن است و زن را حائز هویت کرد. با مهریه، زن از حالت احتیاج بیرون آمد. پیامبر ما هم این کار را کرد. پیامبر ما برای زن چقدر حرمت قائل است؟

ادامه در صفحه ۱۳

پارسال، یک مجله بی‌اخلاق، عکس مرا با لباس عروس چاپ کرد! اصلا نمی‌دانم این موضوع را به چه کسی بگویم؟ یعنی واقعا دستم به هیچ جا بند نبود. گفتم اولا من اصلا لباس عروس نپوشیدم، اصلا من عقد نکرده‌ام. یعنی وقتی عکسم را با لباس عروس انداخته بودند من هنوز عقد نکرده بودم. فقط خواستگاری انجام شده بود. اصلا من که لباس عروس نپوشیدم و به طور خلقی آدمی هستم که لباس عروس نخواهم پوشید، اصلا دوست ندارم

این جمله را بارها به دوستانم گفته‌ام که حرمت‌هایی برای خانم چادری وجود دارد و من این حرمت‌ها را دوست داشتم و هر چه بزرگ‌تر شدم احساس کردم باید خدا را شکر کنم که در آن محیط مردانه‌ای که کار می‌کنم چادری هستم. خدا را شکر که در تلویزیون کار می‌کنم و چادری هستم. خدا را شکر که وقتی روی آنتن می‌رفتم آدم چادری بودم. خیلی از اوقات احساس امنیت داشتم و احساس حرمت داشتم، همه اینها برکاتی است که چادر به من داده و من به آن مدیونم